

تأثیر گرایش‌های فمینیستی بر کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان

سها کارساز^۱

چکیده

از مهم‌ترین تأثیرات فمینیسم به عنوان یکی از امواج گرایش‌های فکری جهان معاصر بر جوامع و محافل بین‌المللی، تصویب اعلامیه‌ها و کنوانسیون‌های مختلف است که برجسته‌ترین آن‌ها کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان^۲ است. این کنوانسیون موج تازه‌ای از احقاق حق در میان جوامع ایجاد کرد و سعی حامیان خود مبنی بر رسمی و قانونی کردن آن در تمامی کشورها را به همراه داشته است. از این رو پژوهش در این باره در اولویت پژوهش‌های حقوقی قرار گرفته و بررسی جنبه‌های مختلف آن مورد توجه اندیشمندان بوده است. این نوشتار که با روش کتابخانه‌ای تهیه شده است، بررسی گرایش‌های فمینیستی بر این کنوانسیون است؛ چرا که موضوع آن با ارکان و مبانی خانواده به صورت مستقیم در تماس بوده و می‌تواند با فراگیر شدن کنوانسیون و اشاعه‌ی اندیشه‌های فمینیستی، تأثیرات مهم و شاید مخربی در سازندگی و پیشرفت جوامع و تربیت نسل‌های انسانی بگذارد. لذا تبیین، تحلیل و نقد جایگاه اندیشه‌های فمینیستی در کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان ضروری به نظر می‌رسد.

واژگان کلیدی: خانواده، زن، فمینیسم، کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان

۱. کارشناسی ارشد حقوق خانواده دانشگاه امام صادق علیه‌السلام - پردیس خاوران

درآمد

یکی از برنامه‌های توسعه‌ی سازمان ملل، کنوانسیون‌ها هستند. تهیه‌کنندگان این اسناد سعی بر آن دارند با توجه به شأن بزرگ‌ترین نهاد بین‌المللی، اسنادی دقیق، منظم و با کیفیت فراهم کنند. اما باید توجه داشت که روش‌شناسی و ایدئولوژی تلویحی که پشتوانه‌ی این برنامه‌ها و کنوانسیون‌ها است، مبتنی بر نظریه‌های غربی و متمایل به حاکمیت جهان سرمایه‌داری است. تلاش گردانندگان این عرصه، آن است که فضای بین‌المللی مناسبی ایجاد شود تا سازمان ملل و نهادهای وابسته به آن بتوانند نقش موثری را در سیستم‌های ملی ایفا کنند. کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان نیز از این قاعده استثناء نیست. با این ویژگی که ادبیات خاص حاکم بر آن، نشانگر مبانی و اهدافی است که تأثیرات فمینیسم را به ذهن متبادر می‌کند، از این رو بررسی مبانی این دو، یعنی کنوانسیون رفع تبعیض و مبانی فکری و ایدئولوژیک فمینیسم لازم به نظر می‌رسد. در این مقاله ابتدا مبانی بررسی شده و سپس با توجه به آن، پیامدهای حاصل از آثار گرایش به کنوانسیون و فمینیسم مطرح شده و سپس نتیجه‌گیری می‌شود.

۱. مفهوم فمینیسم

فمینیسم را می‌توان واکنش زن غربی مدرن، در برابر فرهنگ به جای مانده از عصر سنت اروپایی دانست. این نهضت، از یک سو ریشه در مفاهیم جدید عصر روشنگری، در حوزه‌ی فلسفه و علوم اجتماعی، از جمله اومانیزم، سکولاریسم، تساوی، حقوق بشر و آزادی‌های اجتماعی دارد که با پیروزی انقلاب فرانسه و تدوین قانون حقوق بشر در این کشور رسمیت یافت، و از سویی وام دار موج تحول‌گرایی اجتماعی و سیاسی، حقوق محوری و فضای باز پس از انقلاب فرانسه و بالاخره موج صنعتی شدن غرب و شکل‌گیری طبقه‌ای به نام سرمایه‌داران و کارفرمایان، است. (زیبایی‌نژاد، ۱۳۸۲، ص ۱۳)

فمینیسم را گاه به جنبش‌های سازمان یافته برای احقاق حقوق زنان و گاه به نظریه‌های مبتنی بر برابری زن و مرد از جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی معنا کرده‌اند، این واژه با اندکی تغییر در تلفظ، در زبان‌های انگلیسی،

فرانسوی و آلمانی به یک معنا به کار می‌رود.^۱

استفاده از این واژه تا دهه‌ی شصت و هفتاد میلادی، برای اشاره به تشکل‌های زنان مرسوم نبود و کاربردی محدود در ارتباط با مسائل خاص و گروه‌هایی خاص داشت، در سال‌های اخیر، استفاده از این واژه برای تمامی گروه‌های مرتبط با مسأله‌ی حقوق زنان، متداول و فراگیر شده است. (زیبایی‌نژاد، پیشین، ص ۱۴) اما واژه‌ی فمینیسم^۲ در سال ۱۸۳۷ وارد زبان فرانسه شد. فرهنگ لغت این کلمه را چنین تعریف می‌کند: «آیینی که طرف‌دار گسترش حقوق و نقش زن در جامعه است.» (میشل، ۱۳۸۳، ص ۱۱) در زبان فارسی، معادل‌هایی چون «زن‌گرایی»، «زن‌محوری»، «زنانه‌نگری» و «آزادی‌خواهی زنان» برای این واژه پیشنهاد شده است.

۲. تاریخچه‌ی فمینیسم

برخی شروع موج اول فمینیسم را که به «جنبش حق رأی» معروف شد، از سال ۱۷۹۲، زمان انتشار مقاله‌ای از نویسنده‌ی انگلیسی ماری ولستون کرافت، با نام دادخواستی برای زنان، دانسته‌اند، اما به نظر می‌رسد سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۰ سال‌های فترت جنبش فمینیستی است. دستیابی زنان به حق رأی در کشورهای مرجع که در آن جنبش‌های فمینیستی شکل گرفته و هدایت می‌شد و وقوع جنگ جهانی دوم، از علل رکورد این جنبش‌ها بود. این مسأله به معنای خاموش شدن آتش مطالبات زنان برای حق رأی، آموزش و مظاهری از برابری در کشورهای اروپایی و آسیایی نیست، حق رأی زنان در بسیاری از کشورهای اروپایی و آسیایی، کشف حجاب در برخی کشورهای اسلامی و بسیاری اصلاحات موردی دیگر، در همین مقطع زمانی حاصل شد. (زیبایی‌نژاد، پیشین، ص ۱۷؛ ریوسارسه، ۱۳۸۵، ص ۱۱۷؛ میشل، پیشین، ص ۱۰۱)

دهه‌ی شصت قرن بیستم میلادی آغاز خیزش جدیدی است که به موج دوم فمینیستی معروف شده است. این دهه، دهه‌ی اوج جنبش‌های تند اجتماعی

۱. از ریشه‌ی *Femine* که معادل *Feminin* در فرانسوی و آلمانی می‌باشد، اخذ شده است، کلمه *Feminin* به معنای زن یا جنس مؤنث است که خود از ریشه‌ی لاتینی *Femina* گرفته شده است. (حق شناس، ۱۳۷۹، ص ۵۶۳؛ نفیسی، ۱۳۶۷، ص ۷۹۶)

2. Feminism

و شکل‌گیری نظریه‌های فلسفی جدید بود که هر یک به گونه‌ای تأثیر خود را در شکل‌گیری نظریه‌های جدید فمینیستی، به خصوص نظریه‌های متأثر از گرایش‌های چپ و حرکت انقلابی زنانه، به ویژه در سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۳ آشکار می‌ساختند. در این میان نباید از نقش مهم نظام سرمایه‌داری غافل شد. سرمایه‌داری سازمان‌یافته، با ایجاد تغییراتی در ساختار اشتغال، نیازهای بازار کار و نظام آموزشی، در موقعیت اجتماعی و اقتصادی زنان، آثار شگرفی بر جای گذاشت؛ زیرا قدرت، ثروت و سطح وسیع مقبولیت، اموری بودند که در خانه کمتر برای زنان پیدا می‌شد و این تصور پیش آمده بود که با ادامه‌ی این روش، زنان به تدریج به نقطه‌ای خواهند رسید که دیگر عضوی از جامعه به حساب نیایند. (علاسوند، ۱۳۸۲، صص ۱۶ تا ۱۷)

آن‌چه موج دوم فمینیسم را از موج اول متمایز می‌سازد، تأکید بر نقد فرهنگی و نظریه‌های فرهنگی است. در این مورد، تمام جنبه‌های شناختی و نمادین، از جمله زبان، برداشت‌ها و آگاهی‌های عمومی، فلسفه، هنر، علم، رفتارهای اجتماعی و حتی نوع پوشش، نقادی شد و تمامی این حوزه‌ها، عرصه‌ی مبارزه‌ی فمینیستی قلمداد شد. موج دوم فمینیسم، به عنوان یک نظریه مطرح شد و با پیگیری آنان از اوایل دهه‌ی هفتاد، مطالعات زنان به برنامه‌های درسی دانشگاه‌ها و کالج‌ها راه یافت و به عنوان شاخه‌ی آکادمیک جنبش آزادی‌بخش زنان مطرح گردید. (زیبایی‌نژاد، پیشین، صص ۱۸؛ ریوسارسه، پیشین، صص ۱۶۷ تا ۱۷۷) طرف‌داران موج دوم می‌کوشیدند تا با تحلیل وضعیت زنان، علل فرو دستی و وضعیت آرمانی آنان، راهبردهای خود را در قالب نظریه‌های عام و جهان‌شمول ارائه دهند. در این زمان، گرایش‌های اصلی فمینیسم (لیبرالی و رادیکال) با تأکید بر منع تبعیض همه‌جانبه‌ی حق زن بر جسم خود و مبارزه با خشونت علیه زنان، زیر بنای تفکرات آینده را پیریزی کردند و گفتمان غالب خود را برابری قرار دادند. در ادامه بیان خواهد شد که برابری نقش مهم در شکل‌گیری کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان داشت و شعار اصلی آن بود.

در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ زمینه‌های ظهور موج سوم فمینیسم شکل گرفت که بیش از هر چیز مرهون تحولات نظام سرمایه‌داری، مطرح شدن دیدگاه پست‌مدرن و عکس‌العمل‌های ناشی از تندروی و یک‌جانبه‌نگری موج دومی‌ها بود، به گونه‌ای که امروزه بسیاری از طرفداران گرایش‌های موج دومی، از منتقدان آن شمرده

می‌شوند. در نظر گرفتن تفاوت‌های میان زنان، یکی از مسائلی است که در این موج بیان شده است. همچنین تولیدات نظری و نقد شاخه‌های مختلف علوم، از ویژگی‌های دیگر موج سوم است که نشان می‌دهد موج سوم در مقام تئوری و نظریه‌پردازی، گامی به پیش محسوب می‌شود. (زیبایی‌نژاد، پیشین، ۱۹)

آن‌چه به عنوان تاریخچه‌ی فمینیسم بیان شد، مقدمه‌ای برای حلقه‌ی اتصال میان فمینیسم و کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان است؛ چرا که به موازات تشکیل امواج فمینیستی، سازمان ملل متحد نیز در سال ۱۹۴۵ تشکیل می‌شود و زمینه‌ای فراهم می‌شود که مهم‌ترین شعار فمینیستی، یعنی «برابری» در سطح جهانی، به عنوان معیاری برای سنجش حقوق بشر در نظر گرفته شود.

منشور ملل متحد که در سال ۱۹۴۵ تصویب شد، اولین سند بین‌المللی الزام‌آوری است که تحقق تساوی حقوق زن و مرد، و آزادی‌های اساسی، صرف‌نظر از جنسیت را از اهداف سازمان ملل متحد می‌شمرد. اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر نیز که در سال ۱۹۴۸ به تصویب می‌رسد، بر تساوی حقوق و رعایت آزادی‌های اساسی، صرف نظر از جنسیت تأکید می‌کند.

۳. سیر تاریخی تصویب کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان

پس از بیان مختصری از تاریخ تصویب اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، اذعان به این مطلب لازم است که تا دهه‌ی شصت تساوی و آزادی زنان به طور مستقل، موضوع معاهدات بین‌المللی قرار داده نشده بود. در سال ۱۹۶۳ مجمع عمومی، از کمیسیون مقام زن و شورای اقتصادی و اجتماعی خواست که تدوین پیش‌نویس اعلامیه‌ی درباره‌ی رفع تبعیض از زنان را در دستور کار قرار دهد. این اعلامیه، در سال ۱۹۶۷ به اتفاق آرا به تصویب مجمع عمومی رسید.

در سال ۱۹۶۵ که به عنوان سال حقوق بشر نام‌گذاری شد، مجمع عمومی تصمیم گرفت تا کنفرانسی در زمینه‌ی حقوق بشر برگزار کند و این کنفرانس در سال ۱۹۶۸ در تهران برگزار گردید که یکی از قطع‌نامه‌های تصویب شده در آن به برنامه بلندمدت در رابطه با زنان اختصاص یافت.

در سال ۱۹۷۵ مجمع عمومی از کمیسیون مقام زن خواست تا پیش‌نویس

«کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان» را که از سال ۱۹۷۵ در برنامه‌ی کار کمیسیون قرار داشت، تکمیل و ارائه کند. همین سال، به عنوان سال بین‌المللی زن و هشتم مارس به عنوان روز بین‌المللی زن و سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۵ به عنوان دهه‌ی ملل متحد برای زنان تعیین شد و یک برنامه‌ی کاری با عنوان «کنوانسیون حذف تبعیض علیه زنان با روش‌های مؤثر برای اجرای آن» به تصویب رسید. نقطه‌ی عطف این سیر تاریخی در هجدهم دسامبر ۱۹۷۹ و تصویب «کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان» که شامل یک مقدمه و سی ماده بود، پدید آمد و این معاهده مهم‌ترین سند بین‌المللی در مورد زنان به شمار می‌رود. (توحیدی، ۱۳۸۰، ص ۵۲۸)

آنچه تا کنون گفته شد، بیان همگامی امواج فمینیسم و عملکرد سازمان ملل متحد و زیرمجموعه‌های آن در راستای یکدیگر، با هدف احقاق حقوق زنان است، اما به منظور بررسی محتوای کنوانسیون و تأثیر گرایش‌های فمینیستی در آن، بررسی مبانی فکری فمینیسم لازم به نظر می‌رسد. البته در بررسی مبانی اندیشه‌ی فمینیسم، تکیه بر مبانی فلسفی آن ضروری است؛ چرا که مبانی زیربنای فکری فمینیسم را در طرح اندیشه‌ها و نقاط اصلی دیدگاه‌هایشان تشکیل می‌دهد.

۴. مبانی فلسفی فمینیسم

در آثار فمینیستی، داعیه‌های فلسفی مختلفی وجود دارد که به طور غالب به منزله‌ی انتقاد به فلسفه و دیدگاه‌های فلسفی رایج مطرح می‌شود. بر حسب آن که این رویکرد انتقادی چگونه تفسیر شود، رابطه‌ی میان فمینیسم و فلسفه، به گونه‌های متفاوتی معین خواهد شد.

دو نوع تفسیر در مورد انتقادهای فلسفی فمینیستی مطرح شده است. در تفسیر اول، نظر به این است که منتقدان، با پذیرش چارچوب اساسی اندیشه فلسفی غرب، میکوشند خلأهای آن را مشخص و در جهت رفع آن‌ها اندیشه‌ورزی کنند. این خلأها، به طور عمده ناظر به نادیده گرفتن مقام و موقعیت زن در تفکر فلسفی است. در این حالت، فمینیسم نیز همچون یکی از دیدگاه‌های متعدد فلسفی خواهد بود که در درون قلمرو رایج قرار دارد و نسبت به دیدگاه‌های دیگر، بر نکات و مسائل خاصی

تأکید می‌ورزد.

آن چه مورد نظر است، بیان دیدگاه فلسفی درباره‌ی انسان و ماهیت اوست و نقد ایشان بر فلسفه‌ی غرب، موضوع دیگری است که بیان آن مجال دیگری را می‌طلبد، اما به طور خلاصه می‌توان گفت ویژگی خاص فمینیسم در این زمینه آن است که جریان بلند دامنه‌ی اندیشه‌ی فلسفی غرب را دچار کژ بنیادی جنسیتی می‌بیند؛ به این معنا که مفهوم اساسی فلسفه و فلسفه‌ورزی، معیار اندیشه فلسفی و قلمروهای این اندیشه، همه مبتلا به سوگیری مردانه بوده است. چنین بنای کژ بنیادی را تنها می‌توان خراب کرد؛ زیرا هرچه بر فراز آن ساخته شود، به همین سوگیری مبتلا است. بنایی دیگر با بنیادی دیگر در فلسفه، معطوف به ویژگی‌های زنانه است و این ویژگی‌ها، بنیان مفاهیم فلسفی آن قرار گرفته است. در این رابطه، آنچه بیشتر باید مورد توجه قرار گیرد، مسأله‌ی ماهیت انسان است؛ زیرا بحث درباره‌ی آن بخش مهمی از مبنای متافیزیکی هر دیدگاهی را تشکیل می‌دهد و شاید مهم‌ترین تأثیر را بر مفاد کنوانسیون گذاشته است.

۵. ماهیت انسان

گفته شد که فمینیسم، انتقاد ژرفی بر اندیشه‌های فلسفی غرب دارد. یکی از این انتقادات، انتقاد به مسأله ماهیت آدمی است. موضع فمینیسم در برابر مسائل، بدین معناست که این مسائل از منظر جنسیتی، مورد توجه و بررسی قرار گرفته‌اند. یکی از این مسائل که از موضع فمینیستی بر آن نگریسته شده، ماهیت آدمی است. به بیان فمینیست‌ها، دریافت متفاوتی که از این نگرش به دست می‌آید، این است که آنچه تحت عنوان ماهیت آدمی، مورد بحث و مذاقه‌ی فیلسوفان بوده، در واقع، ناظر به ماهیت مردان بوده است. از نظر فمینیست‌ها، تأمل در پاسخ‌هایی که در جواب سؤال «ماهیت آدمی چیست؟» مانند: «انسان حیوان ناطق (اندیشنده) است»، «انسان، حیوان اجتماعی است»، «انسان، موجودی آزاد و مستقل است»، نشان می‌دهد که آنچه به عنوان ویژگی بارز آدمی مطرح می‌شود، ویژگی بارز مردان است. (باقری، ۱۳۸۲، صص ۶۷ و ۶۸) در مقابل در رابطه با زن و وجود او نیز نظرات ویژه‌ای دارند. برخی از آن‌ها بر آنند که مفهوم «زن» ناظر به ماهیتی مجعول است. سیمون دوبوار

در کتاب جنس دوم، از موضعی هستی‌گرایانه مینویسد: «کسی زن به دنیا نمی‌آید، بلکه زن می‌شود.» به عبارت دیگر، مفهوم زن، ناظر به امر وجودی نیست، بلکه از امری ماهوی، آن هم ماهیتی مجعول و دست دوم (جنس دوم) حکایت می‌کند. وی در این کتاب، در پی آن است که نشان دهد چگونه جامعه‌ی مرد سالار، مقوله‌ی زن را دست و پا می‌کند تا آن را به تبع مرد یا به عنوان مرد دوم تعریف کند.

فمینیست‌ها برای بیان دقیق‌تر این که چگونه «زن»، ناظر به ماهیتی مجعول است، میان دو مفهوم «جنس»^۱ و «جنسیت»^۲ تفاوت قائل شده‌اند. یکی از فمینیست‌ها در این مورد مینویسد: «بنابراین باید تمایزی میان جنس و جنسیت در نظر گرفت: «در حالی که تفاوت‌های جنسی، ریشه‌ی طبیعی دارند، منشأ تفاوت‌های جنسیتی در فرهنگ است و در طبیعت»

بر این اساس، جنس، امری زیستی و واقعی است که از آن حیث، زن و مرد با هم متفاوتند و این تفاوت را میتوان مشاهده کرد. در مقابل جنسیت، امری فرهنگی و تاریخی است و ناظر به «ماهیتی معین» یا ماهیتی زنانه است. در ذیل این ماهیت زنانه است که ویژگی‌های خاصی برای زنان در مقابل مردان، ذکر می‌شود، مانند این که، زنان احساساتی قوی و عقلی ضعیف دارند، یا این که زنان برای کار خانگی ساخته شده‌اند و به عکس مردان برای کار سیاسی و اجتماعی ساخته شده‌اند. بر اساس این تفکیک، در حالی که جنس، طبیعی است، جنسیت، ساختگی است.

به عبارت دیگر، چنین نیست که هر کس مؤنث باشد، به طور طبیعی ایفاکننده‌ی نقشی زنانه است، بلکه این نقش ساخته و پرداخته شده است و سازنده‌ی آن نیز فرهنگ مرد سالار بوده است. در واقع نظر ایشان بر این است که فرهنگ مرد سالار، «زن» و ماهیت خاص او را اختراع کرده است تا بتواند به سلطه‌ی مردانه تداوم بخشد.

ادامه‌ی طبیعی این برداشت آن است که مفهوم جنسیتی «مرد» نیز ساختگی است. به عبارت دیگر جنس مذکر و جنسیت مردانه با هم متفاوتند، یعنی در حالی که جنس مذکر، امری طبیعی و واقعی است، جنسیت مردانه، مقوله‌ای ساختگی است که

1. Sex

2. Gender

فرهنگ مردسالار آن را ساخته است تا بتواند تقابلی با مقوله‌ی مجعول «زن» پدید آورد و از این طریق، سلطه‌ی مردانه را ممکن سازد. هر چند برخی فمینیست‌ها با نظریات معتدل‌تری، مقوله‌های زن و مرد را نه به صورت امری ساختگی و به طور مستقیم تعمدی، اما همچنان اموری سازهای^۱ در نظر بگیرند که در جریان تکوین فرهنگ‌های بشری و نه به صورت کاملاً تعمدی، ساخته شده است.

فمینیست‌هایی که تمایز جنس و جنسیت را در نظر گرفته‌اند، در بحث از وضع مطلوب اجتماعی، برآنند که در چنین جامعه‌ای، نقش‌های اجتماعی و نیز جهت‌گیری‌های جنسی، بر حسب زن بودن و مرد بودن تعیین نمیشوند، بلکه افرادی از هر دو جنس می‌توانند هر نقشی را که ترجیح می‌دهند انتخاب کنند. این جامعه، جامعه‌ای مرد سالار نیست، بلکه جامعه‌ای «مرد-زنی» است. (باقری، پیشین، ص ۷۸)

برخی دیگر از فمینیست‌ها بر این عقیده‌اند که زن، از ماهیت ویژه‌ای برخوردار است. این گروه با گروه نخست توافق دارند که در تاریخ بحث از ماهیت انسان، تصویری که از زنی ساخته شده، تابعی از تصویر مردانه و درجه‌ی دوم بوده است، اما در مقام واکنش به این جریان، بر خلاف آنان به مجعول بودن ماهیت زن قائل نمی‌شود، بلکه برآنند که زن، ماهیتی متمایز با ماهیت مرد دارد که باید به کشف آن پرداخت. در این تمایز برخی به برتری ماهیت زن نسبت به ماهیت مرد نیز باور دارند، در حالی که دیگران، تنها بر تفاوت میان آن‌ها تأکید می‌کنند. (باقری، همان، ص ۸۱)

برای بیان این نکات به صورت مبنایی‌تر باید به ریشه آن توجه کرد؛ زیرا این گونه افکار، یعنی بحث محور بودن انسان و تمایلات او، یکی از توابع اومانیسیم است که در اندیشه‌ی فمینیستی به صورت زن‌محوری جلوه می‌کند. در ابتدا تفکر اومانیسیتی و لیبرال سال‌ها پس از رنسانس برای زن حقوق اندکی را در نظر گرفته بود. حتی مفاهیمی چون آزادی فردی برای همه مردان نیز مصداق نداشت و تنها مردهای اشرافی و سرمایه‌دار از حقوق بشر چون آزادی بیان و عقیده برخوردار شدند و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی حق مشارکت یافتند.

تا اوایل قرن بیستم، اندیشمندان لیبرال و جامعه‌ی غربی، زنان را دارای حق

اندکی می‌دانست و مرد ناگزیر نبود طبق قانون به زن احترام بگذارد؛ زیرا تا آن موقع در غرب تقریباً افراد کامل قلمداد نمی‌شدند. مطالب فوق نشان می‌دهد که در ابتدا تضادی در تحولات فکری و نیز مبانی فمینیسم وجود داشته، یعنی زن غربی با دیدن این تبعیضات و حقوق اندک انسانی، به ویژه با وجود شعارهای حقوق بشری، چاره را در جنبشش و تحول به نفع زنان دیده است، اما مبانی فردگرایی، آزادی‌خواهی، تقابل با مذهب، که شاید در آن روزگار یکی از حربه‌های اجحاف در حق او بوده، را در این جریان حفظ کرده است. به عبارت دیگر با کنکاش پیرامون ریشه‌های نظری و عملکرد فمینیست‌ها می‌توان برداشت کرد که در فرهنگ اومانیسم نیز زنان به نحو چشمگیری مورد خشونت و رفتارهای ظالمانه قرار گرفتند و لذا فمینیست‌ها در تفکر جدید که پیوند بین انسان و خدا و دین را قطع کرده و انسان را بر خود حاکم نمودند، خواهان بهره‌مندی از سهم خود بودند.

برداشت نهایی از فمینیسم، از زمان پیدایش تا کنون، این است که آن چه در غرب در پرتو این دیدگاه حاصل شده، برابری کامل در آزادی فردی لیبرالی بوده، اما در حاکمیت خواهش‌ها بر نفس انسانی، انهدام خانواده- جامعه و نابودی شخصیت فرد-زن، پیامدهای طبیعی آن بوده است.

در پایان این بخش می‌توان به مبنای فمینیسم اشاره داشت:

تلاش‌های فمینیستی با هر نام و عنوان، سرنوشتی یکسان داشته است؛ چه در نظریه چه در عمل، به گونه‌ای که میعادگاه «نفسانیت»، مکان ملاقات همه‌ی آن‌ها با یکدیگر است و به کرامت زن توجهی نشده است.

گرایش‌های مختلف فمینیستی دارای آبشخوری غیر انسانی شده و گردانندگان و محرکان اصلی آن، در ردیف معتقدین به اصالت سود قرار گرفته‌اند که پس از انقلاب فرانسه، تا کنون مسأله را در نظریه‌های گوناگون به اجراء در آورده‌اند. این گرایش‌ها در نظام کاپیتالیستی، با سیری صعودی و در نظام‌های سوسیالیستی، با سرعتی بالا و با بی‌رحمی و خشونت هر چه بیشتر، بردگی زنان را نتیجه دادند. در این بستر، ارزش‌های نو و شعارهای نو، با نقابی فریبنده‌تر از زمان‌های دور، آزادی زن را به یغما برده است. جدایی از مذهب و بی‌اعتنایی به احکام الهی، سرلوحه‌ی اساسی کار آنان قرار گرفته و هر نوع گرایشی به دین و اخلاق را موجب تضييع آزادی فرد دانسته‌اند و

البته زن در این میان صدمات بیشتری از مرد متحمل شده است. (همان، ص ۲۱۳)

۶. کنوانسیون و نگاه فمینیستی

معاهدات بین‌المللی، یکی از وسیله‌های موثر و کاربردی برای جهانی سازی است. از این رو سردمداران این نهضت و به خصوص آن‌ها که از این راه نفع بیشتری کسب می‌کنند، سعی در فراگیر شدن بیشتر چنین معاهداتی داشته و با شعارهای مهم و اساسی، به تبلیغ و توسعه آن می‌پردازند. از این رو کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان از این مجموعه خارج نبوده و به نظر می‌رسد از موقعیت حساس‌تری برخوردار است. به منظور بررسی بهتر مبانی کنوانسیون، بررسی مفاهیم بنیادین آن ضروری است.

۶-۱. نفی جنسیت

با دقت در مفاد کنوانسیون، اولین مسأله‌ای که به نظر می‌رسد سایه‌ی پر رنگ مبنای حذف جنسیت از جوامع و افکار است؛ چرا که این مبنا بر حذف حداکثری نمادهای مربوط به جنسیت که نتیجه‌ی آن تفاوت میان زن و مرد در بسیاری از شوون زندگی فردی و اجتماعی است، تأکید می‌ورزد. این مسأله می‌تواند از دو نوع نگرش برداشت شود: یا ایشان جنسیت را امری موهوم می‌دانند و یا با این که بر وجودی بودن آن صحه می‌گذارند و برای جنسیت تأثیری قائل نیستند. با دقت در مقدمه و مواد یکم، دهم، یازدهم و سیزدهم می‌توان نمونه‌هایی از این اندیشه را دریافت کرد. برابری در تمام شوون که در این مفاد مطرح شده و شامل آموزش، اخلاق، شغل و مسؤولیت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و خانوادگی می‌باشد، آثار ناشی از زن یا مرد بودن را در نظر نگرفته و صرفاً به تساوی آن می‌اندیشد. (علاسوند، پیشین، ص ۳۰)

۶-۲. حقوق و آزادی‌های اساسی

اومانیسیم یکی از مبانی اصلی فمینیسم است. با دقت در مفاد کنوانسیون نیز این مسأله به روشنی دریافت می‌شود که اومانیسیم و فردگرایی، خصوصاً با حذف مذهب و دوری از آن، به عنوان عامل تبعیض، در مواد نهم، شانزدهم و بند «ج» ماده‌ی یازدهم، به عنوان اصلی‌ترین بنیان فکری مشهود است.

این مسأله، همان پرداخت بهای گزاف اندیشه‌ی فمینیسم است، چنان‌چه تجلی آن را در تبدیل شدن زنان به نیروی کار و ورودشان به عرصه‌ی تولید اقتصادی، تضعیف شدن پیوندهای رسمی خانواده از طریق اصلاحات قانونی، فروپاشی خانواده، کودکان نامشروع و بی‌هویت می‌توان مشاهده کرد؛ چرا که در این مکتب و به تبع آن کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، حفظ کیان خانواده در اولویت قرار ندارد؛ فردگرایی از ابتدا تا انتها چه فرد باشد و چه درون خانواده، رکن اصلی زندگی انسانی است و در نتیجه‌ی این گرایش، ایده‌ی حق شخصی، خانواده را به مثابه پدیده‌ای مرکب از چند نفر که هویتی مستقل از افرادش دارد، قرار داده است. (علاسوند، صص ۳۴ تا ۳۸؛ فاکس جلوب، ۱۳۸۱، ص ۱)

بنابراین یکی از چالش‌های بنیادین کنوانسیون آن است که مسأله‌ی مردانگی و زنانگی را اساس و جوهر انسانیت قرار داده و با ترجیح ویژگی‌های مردانگی، خواستار برابری جنسیتی و همانندی زنان با مردان شده است. پیامد چنین اندیشه‌ای، به سخره گرفتن خصوصیات چون ملایمت، ظرافت و مهربانی است و مساوی نمودن ضعیف بودن با مؤنث بودن است. (مهدوی‌زادگان و همکاران، ۱۳۸۳، ص ۵۳) این مسأله از جمله پیش‌فرض‌های ناصواب در انگاره‌های فمینیستی است که با پست‌انگاشتن ذات نقش‌های حیاتی هم‌چون زایش، تربیت فرزند، تدبیر منزل و تنظیم خانواده و نگرش مردواره به زن، شأن زن را از جایگاه رفیع انسانی او تنزل می‌دهد. این نگاه که به برتری نقش‌های مردانه می‌انجامد، ظلم بزرگی است که کنوانسیون به مدد تعالیم فمینیستی در حق زنان روا داشته و آثار آن در جوامع پیرو این اندیشه موجود است. (رشاد، ۱۳۷۹، صص ۳۶ و ۳۷) نقش‌های مردانه، برابر انگاری مطلق زن و مرد و نادیده گرفتن تفاوت‌ها در مقام قانون‌گذاری، در تضاد آشکار با سیره و روش عقلایی انسان‌ها و جوامع انسانی، حتی در جوامع امروز است و هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که در آن تفاوت‌های زن و مرد نادیده گرفته شده باشد. این سیره‌ی خردمندانه‌ی برخورد متفاوت در برابر شرایط متفاوت، امروز نیز تداوم دارد.

در نظر نگرفتن تفاوت‌ها در تنظیم حقوق، نه تنها مایه‌ی رساندن زنان به جایگاه شایسته‌ی آن‌ها نمی‌شود، بلکه مانع احقاق حقوق آن‌ها می‌گردد؛ زیرا موجب می‌شود شرایط زنان در تنظیم قوانین در نظر گرفته نشده و قوانینی نامناسب با آن‌ها

وضع گردد. (مهدوی زادگان و همکاران، پیشین، ص ۵۵)

از این رو زنان ابتدا به عنوان انسان، دارای تمامی حقوق با ویژگی زن بودن و سپس در سایه‌ی فرد و جامعه باید در نظر گرفته شوند و آنگاه به تبیین حقوق و مسؤولیت‌های فردی و اجتماعی ایشان توجه گردد.

۳-۶. تقابل سنت و مدرنیته

کنوانسیون رفع تبعیض، بر هر گونه نقش سنتی و تقسیم مسؤولیت‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی براساس معیارهای سنتی خط ابطال می‌کشد. در مقدمه‌ی کنوانسیون آمده است: تغییر در نقش سنتی مردان و زنان در جامعه و خانواده، برای دستیابی به مساوات کامل میان زنان و مردان ضروری است.

با مبنای فوق، هر نقش سنتی‌ای مطرود است؛ یعنی سنت یک فاکتور ذاتاً معیوب به حساب می‌آید. در نتیجه این تفکر مادری فقط به فرآیند زایش ترجمه می‌شود که با استفاده از مادران حرفه‌ای و رحم‌های اجاره‌ای اغلب زنان می‌توانند این کارکرد را واگذار کنند. کنوانسیون برای از بین بردن این نقش‌ها و کلیشه‌ها، به واسطه‌ی سطوح مختلف آموزش و پرورش، دامنه‌ی تأثیر خود را بر تمامی آحاد جامعه می‌گستراند و با یکسان‌سازی مفاد مورد آموزش، جامعه را به سوی هدف خود پیش می‌برد. در ماده‌ی یک نیز هر گونه تفاوت را تبعیض و پیشنهاد عرصه‌های خاص برای مردان و زنان را کلیشه می‌داند. بنابر این در این ماده، چالش اصلی همان تقابل مطلق است که میان سنت و مدرنیته در کنوانسیون مطرح است. (علاسوند، ۱۳۸۲،

ص ۳۸)

نتیجه

با تحلیل مبانی فمینیسم و بررسی کنوانسیون به دست می‌آید که کنوانسیون با نگاهی فمینیستی تبیین شده و جهان‌بینی خود را جهان‌بینی فمینیستی قرار داده است. علاوه بر این، با بررسی تاریخ مغرب زمین فمینیسم و به تبع آن کنوانسیون، پاسخی در مقابل رفتار جامعه‌ی غربی در قبال زنان است. این موارد نیز نمی‌تواند داروی اصلی برای درمان این درد کهنه باشد. هم‌چنان که پیامدهای آموزه‌های این گرایش نوین، مانند آمار فروپاشی خانواده، تزلزل و نسبییت اخلاقیات خصوصاً اخلاق جنسی، به روشنی قابل دریافت بوده و ناکارآمدی این نوع اندیشه‌ها را نشان می‌دهد. اگر این نوع قوانین می‌توانست سلامت روح و جسم بشر به ویژه زن را تأمین نماید، آمار فساد و فحشاء در کشورهای پیوسته به این کنوانسیون و پیرو افکار و عقاید فمینیستی فزونی نمی‌یافت.

علاوه بر این، آن دسته از معاهدات سازمان‌های بین‌المللی، به ویژه سازمان ملل متحد که داعیه جهانی‌شدن دارند، باید بر اساس فرهنگ، آداب، مذهب و عرف جوامع دیگر قابل انعطاف بوده و پذیرش داشته باشند، اما نمی‌توان ادعا کرد که کنوانسیون شایسته است با حذف تمامی ارزشها، صرفاً به برابری و تشابه میان حقوق زن و مرد تکیه کند و خود را به عنوان پرچم احقاق حق زنان تمامی جوامع معرفی نماید. کنوانسیونی که با مبانی ایدئولوژیک و گرایش زن محور شکل گرفته، در تمام جوامع کارساز نیست و قادر به پاسخ‌گویی به مشکلات زنان نیست.

احقاق حقوق از دست رفته‌ی زنان، امری غیر قابل انکار است، اما این که کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان بتواند با زیربنا و روینای خود، موجب احقاق حقوق از دست رفته و پاسخ‌گوی مشکلات زنان جوامع امروز باشد، امری دور از منطق انسانی به نظر می‌رسد. لذا لازم است حقوق انسانی زن از منظر اسلام به نحو شایسته‌ای تبیین شود و در سطوح مختلف آموزشی تعلیم داده شود تا با توجه به مختصات فرهنگی، مذهبی و ملی، بر طرف کردن موانع احقاق حقوق زنان و رفع مشکلات مربوط به ایشان مورد توجه قرار گیرد و البته پیش از این مرحله، زدودن غبار برداشت‌های نادرست از نگاه اسلام به زن، لازم به نظر می‌رسد.

فهرست منابع

۱. باقری، خسرو، مبانی فلسفی فمینیسم، تهران، انتشارات وزارت علوم و تحقیقات و فناوری، ۱۳۸۲
۲. تشکری، زهرا، زن در نگاه روشنفکران، قم، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواهران - دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، طه، ۱۳۸۱
۳. توحیدی، احمدرضا، «عملکرد سازمان ملل در قلمرو حقوق زنان»، مجموعه مقالات هم‌اندیشی بررسی مسائل و مشکلات زنان، جلد دوم، قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۰
۴. حق‌شناس، علی‌محمد و سامعی، حسین و انتخابی، نرگس، «فرهنگ معاصر هزاره: انگلیسی - فارسی»، جلد اول، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر، ۱۳۷۹
۵. رشاد، علی‌اکبر، «آسیب‌شناسی فمینیسم» کتاب نقد، شماره‌ی هفدهم، (www.iranwomen.org)
۶. ریو- سارسه، میشل، تاریخ فمینیسم، مترجم: عبدالوهاب احمدی، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۵
۷. زیبایی‌نژاد، محمدرضا، «درآمدی بر فمینیسم: فمینیسم و دانش‌های فمینیستی (مجموعه مقالات)»، قم، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواهران دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۲
۸. طاهری، معصومه، «ادبیات حاکم بر کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان و پیامد الحاق به آن»، (www.icwomen.ir)
۹. عبدالرحیم‌خان، مهین و خراسانی، مهری، «فمینیسم و بک‌لش - دو نگاه انحرافی به زن»، فصل‌نامه‌ی کتاب زنان، تهران، شورای فرهنگی و اجتماعی زنان، شماره‌ی دوم، (www.iranwomen.org)
۱۰. علاسوند، فریبا، «زنان و حقوق برابر: نقد و بررسی کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان و سند پکن»، تهران، شورای فرهنگی اجتماعی زنان، ۱۳۸۲
۱۱. عیسی‌خانی، زهره، «تناقضات کنوانسیون رفع تبعیض زنان با اعلامیه جهانی حقوق بشر»، ۱۳۸۶ (www.iranwomen.org)
۱۲. فاکس جلووف، الیزابت، «زنان و آینده خانواده - بررسی بنیادهای جنبش

فمینیستی»، (مترجمان: اصغر افتخاری و محمد تراهی)، فصل‌نامه‌ی کتاب زنان، تهران، شورای فرهنگی و اجتماعی زنان، شماره‌ی شانزدهم (www.iranwomen.org)

۱۳. مهدوی‌زادگان، داود و داعی‌نژاد، سیدمحمدعلی، طاهری، معصومه، **حقوق زنان**، تهران، شورای فرهنگی و اجتماعی زنان، ۱۳۸۳

۱۴. میشل، آندره، **جنبش زنان (فمینیسم)** مترجم: هما زنجانی‌زاده، مشهد، انتشارات نیکا، ۱۳۸۳

۱۵. نفیسی، سعید، **فرهنگ فرانسه - فارسی**، جلد اول، تهران، انتشارات صفی‌علی‌شاه، ۱۳۶۷